

ایران، در سفرنامه مارکوپولو

اهمیت همه‌جانبه سفرنامه‌ها از نظر تحقیقات تاریخی و جغرافیایی هنوز آن‌چنان که باید روشن نشده‌است، درحالی که درلابلای سطور این سفرنامه‌ها، بسیاری از نکات تاریخی، جغرافیایی، جامعه‌شناسی، گیاه‌شناسی، پزشکی و مسائل اقتصادی قابل تعمق یافت می‌شود. درمیان کشورهای مشرق زمین، سفرنامه‌نویسی بویژه درمیان جغرافیدانان مسلمان اعم از ایرانی و غیره اراستقبال خاصی برخوردار بوده، و یافته‌ها ویا تجربه‌های این سیاحان به‌صورت کتابهایی مانند *المسالك والممالك* ویا *رحله بهیادگار* مانده‌است.^۱ درمیان سفرنامه‌های اروپائینی که به‌مشرق‌زمین سفر کرده‌اند، سفرنامه مارکوپولو به‌سبب دارابودن زمینه‌های مختلف علمی، بویژه جغرافیای تاریخی دارای اهمیت ویژه‌ای است.

مارکو درسال ۶۵۲ق/۱۲۵۴م درشهر ونیز به‌دنیا آمد و سفرخویش‌را درمعیت پدر وعموی خود، نیکولو و مافئو درسفر دوم آنان به‌شرق، درحدود سال ۶۶۹ق/۱۲۷۰م آغاز کرد. سفرمارکو درسرزمینهایی مانند فلسطین، ایران، ترکستان و سرانجام چین ادامه یافت و بازگشت وی نیز درسال ۶۹۲ق/۱۲۹۲م ازطریق سوماترا، جاوه، سیلان، سواحل هندوستان، ایران و بالاخره سواحل دریای سیاه، قسطنطنیه و سرانجام ونیز صورت گرفت. آنچه

۱- ابن خردادبه، ابن حوقل و اصطخری از جغرافیدانان معروف، هر سه سفرنامه‌های ارزشمندی از قرن چهارم هجری قمری به‌جای گذاشته‌اند.

در پژوهش حاضر مورد توجه قرار می‌گیرد، مسیر مارکوپولو در ایران در قرن هفتم هجری قمری/سیزدهم میلادی و موقعیت جغرافیای تاریخی آن نواحی است که او از آنها گذشته است. در سفرنامه مارکوپولو، صفحات بسیار کمی به ایران اختصاص دارد، اما همین اوصاف مختصر وی از ایران، نکات بسیاری از حیات اجتماعی ایران را روشن می‌کند.^۲ ترجمه فارسی سفرنامه مارکوپولو^۳، ورود مارکو به ایران را در بندهای ۳۰ الی ۴۴، در آغاز سفر وی بیان می‌کند، که جمعاً سیزده صفحه را دربرمی‌گیرد، و در ایام بازگشت به وطن مارکو از طریق بندر هرمز به ایران وارد می‌شود که شرح آن در بند ۱۹۹ آمده است. پژوهش حاضر ضمن آنکه مسیر سفر مارکوپولو در ایران را دنبال می‌کند، به بررسی جنبه‌های جغرافیای تاریخی این مسیر و نیز موارد تاریخ اجتماعی آن می‌پردازد.

بند سی، شهر توریز (تبریز) اولین شهر بزرگ منطقه است که مارکوپولو از آن دیدن می‌کند. مارکو شهر تبریز را به نام قدیمی و مصطلح آن روز «توریز» می‌خواند.^۴ او شهر تبریز را ناحیه‌ای از عراق [عجم]

۲- شاید لازم به یادآوری است که پس از مارکوپولو، حتی برخی از جغرافیدانان مسلمان مانند ابن بطوطه مسیر وی از ایران را طی کرده‌اند. ابن بطوطه در سال ۷۲۶ق/ ۱۳۲۶م، یعنی دو سال پس از مرگ مارکوپولو از ایران دیدن کرد. ابن بطوطه در سفر طولانی خود به نواحی مشرق‌زمین، چهاربار به ایران آمد. وی با مناطق شمال غرب ایران مانند تبریز و سواحل جنوبی ایران مانند هرمز، لرستان، اصفهان، فارس، لرستان، مشهد و بسطام، یعنی همان نواحی که مارکوپولو از آن دیدن کرده بود، آشنا شد. در سفرنامه ابن بطوطه و مارکوپولو آگاهیها و اطلاعات ذیقیمت و مشابه فراوانی وجود دارد. **سفرنامه ابن بطوطه**، ترجمه محمدعلی موحد، ۲ جلد (تهران ۱۳۵۹).

۳- مارکوپولو (ایل میلیونه): **سفرنامه مارکوپولو**، ترجمه آنجلو دی جوانی رومانو - منصور سجادی (تهران ۱۳۶۳).

۴- برای آگاهی از وجه تسمیه نام تبریز و توریز رجوع کنید به: محمدجواد مشکور: **تاریخ تبریز** (تا پایان قرن نهم)، (تهران ۱۳۵۲).

می‌پندارد که دارای قلاع بزرگ و مرکز تجارت و هنر در آن منطقه است.^۵ روشن است که این تصور مارکو از تبریز صحیح نیست و شهر تبریز که در حوالی آن کوههای متعدد قرار گرفته و به‌عنوان دروازه ایران شاهد بسیاری از حوادث تاریخی و زد و خورد های مرزی ایران با همسایگان شمالی و غربی بوده است، جزئی از عراق عجم به‌شمار نمی‌آید. ابن حوقل، سیاح و جغرافیدان عرب که سفر خود را در سال ۳۲۱ ق/ ۹۴۱ م آغاز کرد، در سفرنامه‌اش، تبریز را ناحیه‌ای از آذربایجان می‌داند و حاصلخیزی منطقه و باغهای میوه و طبع لطیف مردم آن جا را ستوده است.^۶ شهر تبریز که در زمان غازان خان (۷۰۳-۶۹۵ ق/ ۱۳۰۴-۱۲۹۵ م) از سلسله ایلخانی، در سال ۶۹۴ ق/ ۱۲۹۵ م به‌جای مراغه، رسماً پایتخت ایران شد، قبلاً در زمان حکومت اباق خان (۶۸۰-۶۶۳ ق/ ۱۲۸۱-۱۲۶۵ م)، یعنی چند سال قبل از ورود مارکو پولو به آنجا، مقر اصلی ایلخانان محسوب می‌شد.^۷ زمانی که مارکو در سر راه خود به ایران از تبریز بازدید می‌کرد، چندین سال از سقوط بغداد به‌دست هلاکو خان (۶۶۳-۶۵۳ ق/ ۱۲۶۵-۱۲۵۶ م)، در سال ۶۵۶ ق/ ۱۲۵۸ م گذشته بود و تبریز از نظر موقعیت در واقع نقش مهمی به‌جای شهر از رونق افتاده بغداد ایفا می‌کرد، بویژه که جاده تجارتي بصره به هندوستان در این ایام از تبریز می‌گذشت و برای تبریز که در حقیقت پلی بین شهر قسطنطنیه و هندوستان شده بود، شهرتی به‌بار می‌آورد. شاید به همین علت است که مارکو پولو شهر تبریز را «معتبرترین و شریفترین» شهرها می‌داند.^۸

۵- سفرنامه مارکو پولو، ص ۴۱.

۶- ابن حوقل: سفرنامه ابن حوقل، (ایران در صورت الارض)، ترجمه جعفر شعار

(تهران ۱۳۶۶)، ص ۸۴.

۷- ایلخانان مغول که شیوه زندگی عشیره‌ای خود را حفظ کرده بودند، دارای

چندین مقر تابستانی و زمستانی داشتند مانند مراغه، همدان، اصفهان، ری، بغداد، مازندران، اران (ناحیه بین‌رود کروارس)، دشت مغان و نیز قره‌چال در سواحل رود کر.

۸- سفرنامه مارکو پولو، ص ۴۱. در متن اصلی سفرنامه، صفات «زیباترین»

بهترین و شریفترین» برای شهر تبریز ذکر شده است.

همچنین یاد آور می‌شود که «شهر موقعیتی عالی دارد» و کالاهای تجارتنی بسیاری از «هندوستان، بغداد، موصل، هرمز» و دیگر نواحی به آنجا وارد می‌شود. در چند سطر بعد آمده است:

«همچنین تجار ممالک دور دست برای خرید و تجارت و انجام معامله‌های کلان سنگهای قیمتی و بسیار گرانبهایی که به وفور یافت می‌شوند، نیز به اینجا می‌آیند».

دادوستد در تبریز در ایام دیدار مارکوپولو بسیار رونق داشت، و مرکز شهر - جایی که «مسلمانان که مردم اصلی شهر» را تشکیل می‌دادند و در «داخل شهر زندگی می‌کردند» اقامت داشتند، محل واقعی این دادوستد بود و نبض بازار تبریز را در دست داشت. این موقعیت تبریز در امور بازرگانی نه تنها در قرن هفتم هجری قمری/سیزدهم میلادی، بلکه تا به امروز نیز حفظ شده است. در آن ایام، تبریز مرکز دادوستد انواع ادویه، ابریشم گیلان و چین، سنگهای قیمتی مانند یاقوت، کهربا و اجناس طلا و نقره، پوست و غیره بوده است. ابن بطوطه که چندی بعد از مارکوپولو این شهر را دیده است، از جامه‌های ابریشم بافت شهر تبریز یاد می‌کند.^۹ همچنین در این ایام، تبریز یکی از مراکزی بود که با ونیز و ایتالیا مبادلات بازرگانی داشت و ابریشم ایران از همین طریق به اروپا می‌رسید. مارکو از سنگهای قیمتی عرضه شده در بازار با ذکر مشخصات یاد نمی‌کند و به طور کلی از آنها نام می‌برد، اما می‌دانیم که به خصوص «یاقوت بدخشی و لاجورد» از شرق به تبریز وارد می‌شده^{۱۰}، و مروارید و عقیق از طریق شهرهای دیگر به تبریز می‌رسیده است.^{۱۱}

۹- سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۳۷، سطر آخر. ابن بطوطه از امیر شهر از میر، به عنوان هدیه، جامه‌ای ابریشمی، بافت تبریز دریافت داشت. همچنین در ایام اقامت و دیدار ابن بطوطه از بصره، این شهر حاکمی از اهالی تبریز به نام رکن الدین عجمی توریزی (تبریزی) داشت. ج ۱، ص ۱۹۸، سطر ۹.

۱۰- سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۵۸۹، سطر ۱.

۱۱- ابن بطوطه در دیداری که از بازار شهر تبریز داشته است، از جواهرات

همچنین به احتمال زیاد بسیاری از اروپاییان، در ایام دیدار مارکو در تبریز، اهداف تجارتهای داشته‌اند، زیرا که مارکو از «بسیاری از تجار لاتین» یاد می‌کند.^{۱۲} گفتار مارکو با مسائل تاریخی کاملاً هماهنگ است، اطلاع داریم که در دربار ایلخانی، نمایندگان و تجاری بودند که از ناحیه لیگوری (شمال ایتالیا) برای هموار کردن مسیر تجاری هند به اروپا از طریق ایران به این کشور آمده بودند. حوادث و رویدادهای مهم اروپا در آن ایام و مسائلی که شکست جنگهای صلیبی با خود به همراه آورد، توجه اروپائیان را در آن زمان به تماس با دربار ایلخانی جلب کرده بود. در زمان ایلخانان نامه‌های دوستی بین دولتهای اروپایی و حتی دربار پاپ ازیکسو و ایلخانان ازسوی دیگر ردوبدل شده بود و نمایندگان از ایلخانان نیز، از ایتالیا، اسپانیا، انگلستان و فرانسه دیدار کرده و به حضور پاپ هم رسیده بودند.^{۱۳}

نکته مهم از لحاظ تاریخ اجتماعی ایران در آن ایام، توجه مارکو است به وجود «ارمنی‌ها، نستوری‌ها، یعقوبی‌ها و گرجی‌ها» در تبریز.^{۱۴} این دقت

بسیار گرانبها و نیز دستمالهای ابریشمین و همچنین دادوستد مشک و عنبر یاد می‌کند. سفرنامه، ج ۱، ص ۲۵۳. موقعیت شهر تبریز، به عنوان شهری بازرگانی، در قرون بعد هم حفظ شده است. رجوع کنید به: مریم میراحمدی: «پژوهشی در روابط ایران و آلمان ۱۸۰۰-۱۵۰۰ م» در مجله فرهنگ، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، شماره ۲ (تهران ۱۳۶۷).

۱۲- ظاهراً اولین اروپایی که از شهر تبریز دیدن کرده، شخصی ونیزی به نام پیتر و ویجلیونی (pietro viglioni) بوده است که در سال ۶۶۲ ق/ ۱۲۶۴ م موفق به دیدار تبریز شد.

۱۳- برای آگاهی بیشتر پیرامون اوضاع اروپا پس از جنگهای صلیبی و علل گرایش اروپائیان به دربار مغولان ایلخانی، رجوع کنید به: منوچهر مرتضوی: مسائل عصر ایلخانان، تبریز ۱۳۵۸، ص ۴۸ و بعد.

۱۴- اوصاف مسیحیان در ایران در ترجمه فارسی سفرنامه مارکو پاولو، با متن اصلی آن کمی تفاوت دارد، اما در این پژوهش همان ترجمه فارسی که در دسترس خوانندگان است، مورد توجه قرار گرفته است.

مارکوپولو، برای اروپاییان که از مدت‌ها قبل، فقط کلیسای رومی را می‌شناختند و توجهی به دیگر شاخه‌ها و گرایش‌های مسیحی نداشتند، قابل تعمق و توجه است. در ایران، مسیحیت از همان اواخر قرن اول میلادی توسط سوری‌های ارتدکس گسترش یافت. بعدها یعقوبیان و دیگر شاخه‌ها نیز بدان افزوده شد.^{۱۵} از مسیحیان معروف آن ایام، اسقف سریانی شهر تبریز به نام پدرباسیلیوس^{۱۶} را می‌شناسیم که هم‌زمان با ورود مارکوپولو به تبریز درگذشت، و جانشین وی سوروس^{۱۷}، کلیسایی را که باسیلیوس در دست ساختمان یا تعمیر داشت، به پایان رساند.^{۱۸} هیأت‌های مذهبی کلیسای کاتولیک رومی، بعدها پس از مارکوپولو به تبریز آمدند. اما ظاهراً قبل از آن، زمان و موقعیت برای فعالیت بیشتر هیأت‌های مذهبی - با توجه به سیاست مذهبی دوران آغازین عصر ایلخانی - مناسب‌تر بود.^{۱۹} زیرا که هیأتی از شاخه فرانسیسکن‌ها تحت سرپرستی ژراردفن پراتو^{۲۰} در زمان اباقاخان به ایران آمده بود. متأسفانه اطلاعات دقیق‌تری از تک‌تک این هیأت‌ها در دست نیست، هرچند می‌دانیم در زمان ارغون (۶۹۰-۶۸۳ ق/۱۲۹۱-۱۲۸۴ م) هم‌هیأتی از فرانسیسکن‌ها تحت سرپرستی یوهان فن منته کوروینو^{۲۱} و دومینیکن‌ها تحت رهبری نیکولد فن منته کرو که^{۲۲} در تبریز وجود داشته است. کوروینو

۱۵- سعید نفیسی: مسیحیت در ایران (در قبل از اسلام)، (تهران ۱۳۴۳).

16- Basilius.

17- Severus.

۱۸- برتولد اشپولر: مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب (تهران ۱۳۵۱)،

مبحث «وضع دین» و نیز:

P. Schwarz: *Iran in Mittelalter*, (Berlin 1939), S. 215.

۱۹- برای اطلاع از تماس مغولان با دربار پاپ به‌طور کلی رجوع کنید به: دوراکه

ویلتس: سفیران پاپ به دربار خانان مغول، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران ۱۳۵۳).

20- Gerard von Prato.

21- Johann von Montecorvino.

22- Ricold von Montecroce.

نامه‌ای هم از کلیسای کاتولیک رومی از پاپ برای اسقفی که ظاهرآ در ایران می‌زیسته، به همراه داشته است. وی احتمالاً تا سال ۶۹۰ق/۱۲۹۱م و تا مرگ ارغون‌شاه در تبریز زندگی کرده و بعدها به همراه نمایندگان انگلیسی عازم هندوستان شده است.^{۲۳}

مار کوپولو همچنین در زمان بازگشت خود و اقامت مجددش در تبریز، از دیری مسیحی صحبت می‌کند که به کرملیت‌های مسیحی تعلق داشته است.^{۲۴} گابریل جغرافیدان آلمانی توضیح مفصلی راجع به مسیحیان تبریز دارد. وی معتقد است که «دیر مقدس بر صوما»^{۲۵} که مار کوپولو به آن اشاره می‌کند، متعلق به بر صوما مقدس ارمنه است که در نیمه دوم قرن پنجم میلادی در آن نواحی زندگی می‌کرده است.^{۲۶} در تاریخ آمده است در نامه‌ای که بر صوما اسقف عیسوی در سال ۴۸۵ میلادی به آکاس جاثلیق نوشته، از قحطی و لایات شمالی شکایت داشته است.^{۲۷} این اسم به کرات در تاریخ مسیحیت در ایران ذکر می‌شود و حتی امروزه نیز در میان نستوریان ساکن کوهستانهای کردستان ترکیه ذکر شده است. بر صوما در آن ایام معروف بوده است و وی کشیشی از نستوریان بود که از چین در زمان قبلای خان (۶۹۳-۶۵۸ق/ ۱۲۹۴-۱۲۶۰م) برای زیارت اورشلیم به این نواحی فرستاده شده بود و بعدها در زمان ارغون به ریاست یکی از کلیساهای تبریز گمارده شد.^{۲۸}

بهر حال اهمیت شهر تبریز باعث شد که آن شهر مدتها به عنوان پایتخت

23-Alfons Gabriel: *Maco Polo in Persien*, (Wien 1963), S.73.

۲۴- متن فارسی *سفرنامه مار کوپولو*، فاقد این مبحث است. در این مورد از

متن آلمانی (همان منبع پیشین) استفاده شد.

25- Bar Sauma.

۲۶- همان منبع، ص ۷۳.

۲۷- آرتور کریستین سن: *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشیدیاسمی (تهران

۱۳۵۱)، ص ۳۱۴.

۲۸- گابریل حدس می‌زند که محل این دیر همان کلیسای مقدس بارظلموس در

ماکو باشد. همان منبع، ص ۷۳.

ویا مرکز اصلی آن منطقه و استان باقی بماند و در عصر صفوی نیز از سوی مؤسس آن سلسله شاه اسماعیل (۹۳۰-۹۰۶ ق/۱۵۲۴-۱۵۰۲ م) مجدداً به عنوان پایتخت برگزیده شد.

حملات ترکان در قرن دهم هجری قمری/ شانزدهم میلادی، بارها موقعیت شهر تبریز را به خطر انداخت و یا آن شهر را به تدریج از رونق انداخت. یکی از دلائل مهمی که شاه طهماسب صفوی (۹۸۴-۹۳۰ ق/۱۵۷۶-۱۵۲۴ م) پسر شاه اسماعیل، پایتخت را از تبریز به قزوین منتقل کرد، همین رویدادهای مرزی و حملات ترکان بود^{۲۹}. توصیفهای مارکوپولو بعدها راهگشای بسیاری از مسافران اروپایی در تبریز و ایران شد.

در بندسی ویک، «ایران بزرگ» شرح داده شده است. مسیر حرکت مارکو به طرف شهر ساوه بود. دقیقاً نمی دانیم که مارکو در چه فصلی تبریز را ترک کرده است، اما مسلماً در فصلی بوده که براحتی می توانسته از گردنه شبلی بگذرد. در آن ایام راه کاروانرو از محلی می گذشت که بعدها در نزدیکی آن جاده ساخته شد. اگرچه نام شهر میانه در سفرنامه مارکوپولو آورده نشده است، اما از آنجایی که مسیر سنتی و تاریخی آن نیز از شهر میانه می گذشته است، قویاً حدس می زنیم که مارکو نیز از این شهر عبور کرده و خود را به شهر ساوه رسانده است. از طریق جغرافیدان ایرانی عصر مغول، حمدالله مستوفی از چگونگی شهر ساوه در همان ایام خبر داریم که شهری آباد «از اقلیم چهارم است و شهر کی اسلامی»^{۳۰}. ساوه در زمان مارکو از «چهل و شش دیه» تشکیل شده و بسیار آباد بوده است^{۳۱}. ساوه همان شهری است که طبق روایات، سه ایرانی اهل آنجا از جمله اولین کسانی بودند که

۲۹- به علت برخورد های شاه طهماسب و سلیمان قانونی، پایتخت ایران به قزوین

منتقل شد. رجوع کنید به: شوستروالسر: ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه های

اروپائیان، ترجمه غلامرضا ورهرام (تهران ۱۳۶۴)، ص ۱۶.

۳۰- حمدالله مستوفی قزوینی: نزهة القلوب، به کوشش لسترنج (تهران

۱۳۶۳)، ص ۶۲.

۳۱- همان منبع، ص ۶۳.

خبر از تولد مسیح دادند و برای دیدار وی به اورشلیم شتافتند، مارکوی جوان، کنجکاوانه به دنبال نشانی از آنان می‌گردد^{۳۲}، و تصادفاً به قلعه‌ای برمی‌خورد که به «قلعه آتش پرستان» معروف بوده است. با توجه به اینکه در نواحی مرکزی ایران، زرتشتیان ایران سکونت دارند، چنین برمی‌آید که مارکو با برخی از پیروان زرتشت ملاقات کرده است.

بند سی و دوم نیز به ادامه همین مطلب می‌پردازد و این که ایرانیان همواره کوشش می‌کردند تا آتش مقدس را روشن نگاه دارند. در پیوند با روایت سه نفر ایرانی است که نام شهرهای ساوه، آوه و کاشان ذکر می‌شود.

شهر آوه که به آوه ساوه معروف است، در کنار رود آوه قرار دارد. جغرافیدانان مسلمان، مانند مقدسی از آن به عنوان آوه ری یاد می‌کند و یاقوت آن را «آبه» می‌نامد. مستوفی آوه را مرکب از «هفت پاره دیه» می‌داند، و می‌گوید «کوه نمک لان میانه آوه و قم از خاک است و با هیچ کوه پیوسته نیست و از غایت شوری، برف بر آن قرار نگیرد»^{۳۳}. ساوه نیز می‌بایستی در آن ایام معروفیت زیادی داشته باشد، زیرا که بر سر راه تجار تی و زیارتی قرار داشته است و ظاهراً دارای کتابخانه عظیمی بوده که در اثر حملات مغول در سال ۶۱۷ ق/ ۱۲۲۰ م از بین رفته است^{۳۴}.

بند سی و سه را مارکو پولو به «هشت ایالت ایران» اختصاص داده است. مارکو ایران را مرکب از هشت ایالت می‌داند که به ترتیب ۱- قره‌بین

۳۲- ریشه مطلب سه ایرانی را ابوالحسن مسعودی در **مروج الذهب**، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران ۱۳۵۶)، ص ۶۰۶ چنین نقل می‌کند: «کوروش شاه به هنگام تولد مسیح علیه السلام، سه کس را فرستاد، به یکی کیسه کندر، و به دیگری مر، و سومی را یک کیسه خاک طلا داد و گفت بوسیله ستاره‌ای که اوصاف آن را گفته بود، راه جویند آنها برفتند و در شام به نزد حضرت مسیح و مادر او مریم رسیدند»

۳۳- گی لسترنج: **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ترجمه محمود

عرفان، (تهران ۱۳۶۴)، ص ۲۲۸.

۳۴- همان منبع، ص ۲۳۹.

۲- کردستان ۳- لرستان ۴- شولستان ۵- اصفهان ۶- شیراز ۷- شبانکاره و بالاخره ۸- تون وقاین است.

این تقسیم‌بندی مارکوپولو، در چهارچوب موقعیت سیاسی و محدودده ایران زمان ایلخانیان نمی‌گنجد، و حتی تصور آن برای دوران باستان ایران غیرممکن است. در تصور مارکو چنانچه در سطر آخر بند سی گفته می‌شود: «حال تبریز را رها کرده و داخل ایران می‌شویم»، حتی تبریز و طبیعتاً آذربایجان هم در زمره استانهای ایران محسوب نشده است. از جانب دیگر در وصف تون وقاین و ناحیه کوهستان (قهستان) موارد مختلفی یادآور شده است. اسبان گرانبهای منطقه و تجارت آنان از طریق کیش و هرمز توجه مارکو را بسیار به‌خود جلب کرده است. اما وی مردم آن نواحی را بی‌رحم می‌خواند و می‌گوید که نظم فقط به‌علت ترس از تاتارها برقرار می‌شود. این تأکید مارکو، تسلط مغولان را بر نواحی شرقی ایران نشان می‌دهد، اما از جانب دیگر رونق تجارت و دادوستد نیز از دید وی پنهان نمانده است. تجارت پارچه‌های ابریشمی و وفور غلات مانند گندم، جو و ارزن و نیز میوه در مناطق شرق ایران را به‌خوبی شرح داده است. امروزه نیز از نواحی شرق ایران در منطقه خراسان، بهترین میوه ایران به‌دست می‌آید. شمال خراسان نیز مرکز پرورش اسب، از بهترین نوع آن است. وسیله سنتی حمل و نقل امروزه در بین دهات و قبایل کوچ‌نشین هنوز همان شتر است که مارکو به آن اشارات متعددی دارد^{۳۵}.

تقسیم‌بندیهای استانی سفرنامه مارکوپولو با تقسیمات کشوری ایران در نزد جغرافیدانان مغول مانند حمدالله مستوفی هماهنگی بسیار کمی دارد. ابوالفداء، جغرافیدان عرب (متولد ۶۷۲ ق، دمشق) که کتاب تقویم البلدان خویش را در قرن هشتم هجری قمری/چهاردهم میلادی نوشته

۳۵- برای آگاهی از اهمیت نقش شتر به‌عنوان وسیله حمل و نقل و زندگی کوچ‌نشینان در خراسان رجوع کنید به: مقاله ارزشمند: محمدحسین پاپلی یزدی:

«مختصری درباره کوچ‌نشینان کرد شمال خراسان» مجله دانشکده ادبیات دانشگاه

است، خوزستان را اقلیم وسیعی از «رستاق واسط» در غرب تا «فارس» در شرق می‌داند. حد جنوبی آن «عبادان» و «حد شمالی» آن حدود رود «صمیر، کرخه و کوههای لرد و بلاد جبل» تا اصفهان است.^{۳۶}

در مورد ایالت شولستان و یا به عبارتی «چولستان» لازم به یادآوری است که منطقه محل سکونت قبایل «چول» در جنوب لرستان، این تصور را در ذهن مارکو ایجاد می‌کند، که به همه آن منطقه چولستان می‌گویند. امروزه این منطقه تاحدی ناحیه ممسنی ولرهای ساکن آن ناحیه را دربر می‌گیرد. ایالت شبانکاره نیز محل اقامت کردان شبانکاره است که امروزه بخشی از آن جزء استان فارس محسوب می‌شود.^{۳۷}

بهر حال شاید بتوان تقسیم‌بندی مارکوپولو را در طول تاریخ، تاحدی شبیه مناطق تحت حکومت سلجوقیان دانست.^{۳۸} در زمان ایلخانان و زمانی که مارکوپولو از غرب ایران دیدن می‌کرد، برخی از نواحی ایران حکومت‌های مستقلی داشتند که از آن جمله باید کردستان را نام برد، شاید تقسیم‌بندی مارکوپولو از کردستان، بیش از هفت ایالت دیگری که نام برده است، با حقایق تاریخی وفق دهد. باید یادآور شد که در طول زمامداری ایلخانان مغول، وضعیت کردستان نیز تغییر کرد.

در آن ایام لرستان معمولاً جزئی از عراق عجم، و بخشی از آن جزء خوزستان محسوب می‌شد. از نیمه دوم قرن ششم هجری قمری/دوازدهم میلادی، اتابکان لرستان (اتابکان بزرگ) در آن جا حکومت می‌کردند، و آن منطقه تقسیماتی مانند لرستان بزرگ و لرستان کوچک داشت. اما در زمان ایلخانان دیگر این تقسیم‌بندی اعتبار کمتری داشت.

۳۶- ابوالفداء: **تقویم البلدان**، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران ۱۳۴۹)، ص ۳۵۴،

سطر ۶ و بعد.

۳۷- برای آگاهی از زمینه‌های تاریخی کردان شبانکاره رجوع کنید به:

مجمع‌الانساب تألیف شبانکاره، به کوشش محدث (تهران ۱۳۶۳).

۳۸- **اطلس تاریخی ایران**، به کوشش دانشگاه تهران (تهران ۱۳۵۶).

در تقسیم‌بندی مارکوپولو، استانهای مهمی از ایران مانند گیلان، خراسان و غیره از قلم افتاده است، البته گیلان در آن زمان تاحدی از استقلال برخوردار بود و شاید به همین سبب بدان پرداخته نشده و یا شاید از آنجا که مسیر مارکو نبوده، از شرح آن صرف‌نظر شده است. از جانب دیگر دقیقاً می‌دانیم که مارکو از خراسان گذشته است. خراسان که قرن‌ها، مرکز فرهنگی و در دوران اسلامی مسیر گسترش تمدن ایران به سوی سرزمینهای شرقی بوده، در آن ایام از شهرت کافی برخوردار بوده است. به این شهرت، تجارت ابریشم نیز کمک بسیار کرده بود و در واقع خراسان یکی از مهمترین مسیرهای بازرگانی مشرق‌زمین به اروپا محسوب می‌شد. چندسال قبل از ورود مارکو به ایران، اباقاخان در ناحیه خراسان جنگ سختی با بوراق، حاکم ماوراءالنهر داشت.

بند سی و چهارم شهر یزد را وصف می‌کند. مارکو شهر را بزرگ، زیبا و پر رونق می‌داند، بویژه پارچه‌های ابریشمی موسوم به «یزدی» نزد بازرگانان شهرت فراوانی داشته است. مارکو وسعت منطقه یزد را «هفت روز راه پیمایی» دانسته و خود نیز ظرف همین مدت به قلمرو کرمان رسیده است. نخلستانهای زیاد و وجود شکار مانند بلدرچین و کبک برای مارکو بسیار جالب بوده است. یزد در آن ایام از شهرهای مشهور و از حیث بازرگانی بسیار پر رونق بوده است. در ایام حکومت طغرل سلجوقی این شهر از اهمیت خاصی برخوردار بود. غازان‌خان نیز پس از دستیابی به یزد، به این شهر توجه خاصی داشت.

بند سی و پنجم، مربوط به «کرمان» است. سرزمین کرمان همواره به دلایل سیاسی و استراتژیکی و نیز مجاورت با سرزمینهای شرق و قرار داشتن در معرض خطرات و حملات مرزی مورد توجه بوده است. از لحاظ اقتصادی و بازرگانی نیز به دلیل آنکه این منطقه محل تولید فراورده‌های بسیاری از اجناس ایرانی بوده، و نیز معادن بسیاری را در خود جای داده است، از اهمیت خاصی برخوردار است. در ایام دیدار مارکو، این دونکته نیز مورد توجه او قرار گرفته است. وی به حکومت تاتارها اشاره می‌کند و این سرزمین را

مرکز سنگهای قیمتی مانند فیروزه، و سنگهای صنعتی مانند آهن می‌دانند. علاوه بر آن زنان هنرمند کرمانی در نقش آفرینی پارچه‌های ابریشمی و تولید صنایع دیگر دستی نقش فعال خود را داشته‌اند. در این مبحث نیز پرندگانمانند شاهین، کبک مورد توجه مارکو قرار گرفته است. اوصاف مارکو از کرمان و دقت وی شاید بدان جهت بوده است که مارکو سه بار به کرمان رسید. بار اول و دوم در راه رفتن به چین، همان گونه که در نقشه مسیر وی مشخص است. و بار سوم در راه بازگشت وی از چین و این بار زمانی بود که نامزد ارغون به ایران را همراهی می‌کرد. در مورد کرمان نیز مانند یزد، مارکو از اسامی جدید هر دو شهر، بدون ذکر نام قدیمی و یا ریشه این نامها یاد می‌کند^{۳۹}. بهر حال کرمان و صنایع آن و نیز جوانان را مجذوب می‌کند. شهر کرمان در آن ایام از رفاه نسبی خاصی برخوردار بوده است، بویژه حوادث تاریخی چند و پر اهمیتی بر آن گذشته بود^{۴۰}. و پس از ایلیخانان، در زمان تیموریان و صفویان نیز به دلیل همین اهمیت، از مراکز تجاری کمپانیهای هلندی^{۴۱} و انگلیسی^{۴۲} هند شرقی شد.

بند سی و ششم اوصاف شهر کامادی است، که پس از دو روز راه پیمایی در دشت، ظاهر می‌شود. شهر در گذشته بسیار غنی بوده، و در هنگام دیدار مارکو از رونق افتاده است. کامادی بر اساس تعاریف مارکو، در حوالی

۳۹- برای آگاهی از تاریخ یزد رجوع کنید به: جعفر بن محمد جعفری: تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار (تهران ۱۳۳۸).

۴۰- وزیر: تاریخ کرمان، به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی (تهران

۱۳۵۲).

۴۱- برای آگاهی از اهمیت کرمان و نحوه بازرگانی شرکتهای خارجی در کرمان رجوع کنید به: غلامرضا ورهرام: «کمپانی انگلیسی هند شرقی در ایران» در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۳ (مشهد ۱۳۶۴)، ص ۴۶۹ و بعد.

۴۲- غلامرضا ورهرام: «کمپانی هلندی هند شرقی در ایران» در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱ و ۲ (مشهد ۱۳۶۵)، ص ۷۹ و بعد.

جیرفت قرار داشته است^{۴۳}. این منطقه در ایام حکومت سلجوقیان کرمان، به علت موقعیت گذرگاهی آن، اهمیت داشته است. بویژه مراکزی مانند بهرامجرد، رائین، ماهان، سراوان به هم متصل می شدند. این ناحیه احتمالاً محلی بوده است که بخشی از جنگهای تاریخی در آن واقع شده و شاید هم از کنار همین رود بهرامجرد است که سلطان جلال الدین، داماد قتلخ خان تا حوالی رود سند دلاوریهای بسیار کرد^{۴۴}.

در این مبحث مارکو بهراهنانی اشاره می کند که «قراوناس» نامیده می شوند. او آنان را از طرف مادر هندی و از طرف پدر تاتار می خواند. مارکو جایگاه تاریخی «قراوناس» را چنین می داند که نکودار زمانی با سپاهیان زیاد به دربار عمویش جغتای، برادر خان بزرگ رفت، و زمانی که وی در ارمنستان می جنگید، خود و سپاهیانش به بدخشان و بعد به کشمیر فرار کردند. آنان موفق شدند که به بخشی از هندوستان به نام دیلیوار (لاهور) حمله کنند و شاه آن ناحیه را از تخت پائین آورند و خود بر جای وی نشینند. مردان نکودار پس از این پیروزی با زنان هندی ازدواج کردند و فرزندان آنها «قراوناس» و مخلوط نامیده شدند، روشن کردن گفتار مارکوپولو از لحاظ زمینه های تاریخی چندان آسان نیست.

بند سی و هفتم به هرمز اختصاص دارد. دشت هرمز و رودخانه میناب را مارکو منطقه سرسبز و پر میوه ای می داند که بسیار متنوع است. هرمز که ناحیه ای قدیمی است، محل دادوستد بازرگانان خلیج فارس و جزایر قیس (کیش) و غیره بوده است. شهر بندری نزدیک به آن سیراف (طاهری) در قرون گذشته و ایامی که مارکو در آن نواحی بوده است، یکی از بنادر پر رونق محسوب می شد. مارکوپولو به موقعیت بندری هرمز و رونق آن در رابطه با تجار هندی اشاره می کند، کشتیهای بزرگ مملو از ادویه، مروارید،

۴۳- این منطقه بین عامه مردم به «شهر دقیانوس» معروف است و امروزه نیز

خرابه های آن را در بخش شمالی جیرفت دانسته اند.

۴۴- شهاب الدین نسوی: **سیرت جلال الدین منکبرنی**، به تصحیح مجتبی مینوی

پارچه‌های زربفت، سنگهای قیمتی، عاج فیل واجناس بسیاری به این بندر وارد می‌شده است. علاوه بر آن مارکو به صنعت کشتی‌سازی ایران در آن ایام اشاره می‌کند و شیوه ساخت آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد، زیرا که بسیاری از آنها غرق می‌شده است. طبیعتاً مارکو که در ونیز پرورش یافته بود و از کودکی با هنر کشتی‌سازی آشنا بوده، بخوبی می‌توانسته معایب کشتیهای ساخت ایران را تشخیص دهد و قیراندودنکردن کشتیها را از معایب آن می‌داند.

نکته جالب دیگری که مارکو پولو به آن اشاره می‌کند، بادهای گرم موسمی و گاه کشنده این منطقه است. بادهای گرم منطقه هنوز هم وجود دارد و بنا بر فصل وزش و نوع آن دارای اسامی خاصی است.^{۴۵}

شهر و بندر قدیمی هرمز - حتی پس از رونق گرفتن بندر جدید عباس که به کوشش شاه عباس اول صفوی (۱۰۳۸-۹۹۵ ق/۱۶۲۹-۱۵۸۷ م) از اعتبار خاصی برخوردار بود - در طول تاریخ دارای حاکمان مستقلی نیز بوده است و مارکو نیز به موقعیت این شهر اشاره روشنی دارد.^{۴۶}

مارکو سر راهش به نواحی شمال ایران مجدداً به کرمان باز می‌گردد و در مسیرش به چشمه‌های آب گرم متعددی اشاره می‌کند که امراض پوستی را معالجه می‌کنند.

بند سی و هشتم، از ناحیه‌ای فقیر و وحشی یاد می‌کند. ناحیه‌ای که در آن آب کم پیدا می‌شود و چنانچه احیاناً پیدا بشود شور و سبز رنگ و گاه تلخ مزه است. در این منطقه مارکو برای اولین بار با قنات مواجه می‌شود و از آن به عنوان رودی یاد می‌کند که در مسیر آن غارهایی کنده شده و آب گاه در بستری زمینی و گاه زیر زمینی جاری می‌شود. برداشتهای مارکو، بخوبی

۴۵- برای آگاهی از انواع این بادهای و کشندگی آن رجوع کنید به: غلامحسین

ساعدی: **اهل هوا** (تهران ۱۳۵۴).

۴۶- برای اطلاع از حکومتهای مستقل هرمز رجوع کنید به سری مقالات:

جهانگیر قائم مقامی: **هرمز و خلیج فارس در جمله بررسیهای تاریخی**، سال ۱۲ (تهران ۱۳۵۶)، شماره‌های ۱ و ۲، ۳ و ۴ و ۵ و بعد.

منطقه کویر مرکزی را مجسم می کند که او از آن می گذشته است. برای مارکو که زندگی را در شهر آبها، ونیز، شروع کرده است، تجسم ناحیه ای این چنین خشک و بی آب غیر قابل تصور است. پس از گذشتن از این منطقه، مارکو به شهر کوه بنان می رسد.

بند سی و نهم درباره شهر بزرگ و معتبر کوه بنان است. کوه بنان یکی از نقاط بسیار قدیمی ایران است و قدمت آن به دوران نوسنگی می رسد. در عصر ساسانیان شاهد اتفاقات و رویدادهای تاریخی بسیاری در این منطقه هستیم. در آنجا هنوز هم آثار باستانی قلعه های قدیمی و سکوه های بزرگ سنگی به چشم می خورد، که در میان مردم محل به «تخت لطیف شاه» معروف است. در این منطقه همچنین محلی دیده می شود موسوم به «چشمه گبری» که نشانگر سکونت ایرانیان زرتشتی در آن ناحیه است. مقدسی به صراحت از این کوه به نام کوه بیان یاد می کند و می گوید که منطقه کوچکی است با دو دروازه^{۴۷}.

مارکو به مسائل دیگری در این منطقه نیز توجه دارد و یاد آور می شود که مردم محل مسلمانند، معادن زیاد آهن و فولاد وجود دارد. سرمه نیز از این محل به دست می آید، و توتیا، از نوعی از خاک این محل، پس از پخته شدن و سوزانده شدن تهیه می شود.

بند چهارم مربوط به گذر از کویری دیگر است. بیابانی خشک که در آن نه درختی و نه میوه ای دیده می شود. آب تلخ و بدمرّه آن برای مسافران گوارا نیست. گذر از این راه برای مارکو آسان به نظر نمی آید، اما سرانجام پس از چندین روز سواری، به تون و قاین می رسند. ایالتی با «شهرهای زیاد و دژهای فراوان». دشت بیکرانی که در آن درختان «بزرگ و تنومند با برگهای سبز از یک رو و سفید از رویی دیگر» سر برافراشته اند. سرزمین «درخت تنها» و به قول مسیحیان «درخت خشک»، درختی که اسرار آن

۴۷- مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به کوشش دخویه (لیدن ۱۹۶۷)،

تاکنون کشف نشده است.^{۴۸}

تعاریف مارکو فقط با ناحیه تون (فردوس) وقاین و کل منطقه کوهستان (قهستان) هماهنگی دارد. مارکو اشاره می کند که در این محل ظاهراً نبردی بین اسکندر مقدونی و داریوش سوم اتفاق افتاده است. در این مبحث مارکو پولو از منطقه ای به نام الموت یاد می کند. با توجه به اینکه در جملات قبلی آن، از ناحیه ای «معتدل، نه گرم و نه زیاد سرد» صحبت می کند، به نظر می رسد که وی به نواحی شمالی تر ایران و به دامنه البرز رسیده باشد.

بند چهل و یکم صحبت از «پیر کوهستان» و الموت دارد. پیر کوهستان و پیروان وی از «بدعت گذاران» اسلامند. مارکو تا این حد اطلاع دارد که شاخه اسماعیلیه نوآوری هایی را در اسلام وارد کرده اند. مارکو پیر کوهستان را «علاءالدین» معرفی می کند که محل وی «در بین کوهها و در میان دره ها» و در باغی بزرگ و زیباست. در میان این باغ جوهای از شیر، عسل و آب زلال روان است. پیر کوهستان در این باغ به پیروان خود، بهشت را نشان می داد، و «اسماعیلیان باور می کردند».

بند چهل و دوم، «آماده کردن جوانان» توسط پیر کوهستان و شیوه عمل آنهاست.^{۴۹} طبیعی است که مارکو مطالبی را نوشته که شخصاً ندیده

۴۸- در روایات مسیحی آمده است که با مرکز حضرت مسیح (ع) نوعی درخت سرو خشک شده (درخت ابراهیم) است که در روز موعود مجدداً سبز خواهد شد. می تواند گفتار مارکو مبتنی بر این نظریه بوده باشد. از ماهیت دقیق نوع این درخت و نیز «درخت تنها» مارکو اطلاع دقیقتری در دست نیست. در دین زرتشت نیز روایتی در مورد درخت سرو کاشمر وجود دارد که حضرت زرتشت آن را با خود از بهشت آورد. روایتی نیز شبیه به آن برای اسکندر مقدونی گفته شده است: که اسکندر در آغاز ورودش به جلگه هند، مقابل درختی تنها، موسوم به «درخت خورشید» ایستاد و از وی راجع به سرنوشتش سؤال کرد. درخت به وی پاسخ داد که تو پادشاه بزرگی خواهی شد، اما هرگز به وطن باز نخواهی گشت.

۴۹- برای آگاهی پیرامون فعالیت اسماعیلیان در ایران رجوع کنید به: برنارد

ایران، در سفرنامه مارکوپولو ۱۲۵

است. اما گفته‌های وی براساس مطالبی است که احتمالاً شاهدان عینی و مردم آگاه محل، برایش تعریف کرده‌اند.

بند چهل و سوم، «اسماعیلیان و پایان کار پیر» را شرح می‌دهد، و سپس یادآور می‌شود که هلاکوخان در سال ۶۶۰ ق/۱۲۶۲ م سرانجام در محاصره‌ای سه‌ساله، منطقه مسکونی پیروان اسماعیلی و قلعه متعلق به پیر کوهستان را از بین برد و بساط آنان بدینسان برچیده شد.

بند چهل و چهارم، اوصاف «شهر شاپورگان» است. شاپورگان در شمال افغانستان قرار دارد. مارکو از سرزمین خراسان به بدخشان رفته و از آنجا عازم شاپورگان شده‌است. از جزئیات مسیر وی از فلات ایران به آنجا اطلاع زیادی در دست نیست، اما بسیاری از جغرافیدانان و جهانگردان قرون بعدی کوشش کرده‌اند که خط سیر وی را دنبال کنند و زیباییها و شگفتیهای را که مارکوپولو از آن تعریف می‌کند، به چشم ببینند.

ژرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی